شيخ صدوق و ركن الدوله

بررسي تعامل دانشمند بزرگ شيعه با حاكم بويهي

سيدعلي حسينپور(1)

چكيده

عصر آلبويه را ميتوان عصر شكوفايي مذهب تشيّع اثناعشري پس از ساليان متمادي دانست. در يكي از نخستين دهههاي حكومتي اين خاندان، شيخ صدوق در دربار حسن ركنالدوله حاكم بويهي مناطق جبال ايران حضور يافت. او طي مناظرات متعددِ علمي، جالب و خواندني با علماي ساير مذاهب اسلامي و حتي ملحدان، در محضر ركنالدوله به دفاع از مكتب تشيّع اثناعشري پرداخت و به شايستگي از آن دفاع نمود، تا آنجا كه نظر مساعد حسن ركنالدوله را به خود و مذهب تشيّع اثناعشري جلب نمود. رفتار اين دو شخصيت همراه با احترام متقابل بوده است. اين مقاله به بررسي تعامل ميان اين دو شخصيت با عنايت به مكاتبات و مناظرات موجود ميپردازد.

كليدواژهها: شيخ صدوق، ركنالدوله، مكاتبه، مناظره، تعامل.

كليات

الف. مباحث مقدّماتي

گرايش آلبويه به تشيّع و دانش دوستي حاكمان بويهي، از جمله حسن ركنالدوله موجب جذب و يا دعوتِ بسياري از علما و حتي بزرگان ساير فرقهها و با گرايشهاي گوناگون به مجالس و محافل آنان گرديد. در سايه همين گرايش بود كه علماي شيعه توانستند در محافل و مجالس عمومي، آزادانه از احكام و عقايد اهلبيت(عليهم السلام)سخن بگويند و با تشكيل جلسات مناظره و مباحثه، از اصول و مباني تشيّع در زمينه توحيد، نبوّت، امامت و احكام فقهي به خوبي دفاع كنند و همچنين شبهات و اتهاماتي را كه در طول ساليان متمادي از ناحيه مخالفان بر مكتب تشيّع وارد شده بود، دفع نمايند و گرد و غبار شك و ترديد را از چهره آن بزدايند.

شيخ صدوق يكي از بزرگترين دانشمندان شيعه و شخصيتي بود كه با دعاي امام زمان (عج) متولّد شد و داراي نبوغ و استعداد خاصي در حفظ و نشر افكار شيعي بود. حضور وي در ري و در محافل علمي زمان ركنالدوله، كه با حضور علماي ديگر مذاهب اسلامي همراه بود، همچنين موضوعات و شبهات مطرح شده در اين جلسات، موضوعي شايسته توجه است.

در اين مقاله كوشيدهايم با دقت در نحوه تشكيل مجالس (حدود سالهاي 350 تا 366 ق) و سخناني كه طرفين درباره يكديگر به كار ميبردند، پاسخگوي اين پرسش باشيم كه تعامل ميان شيخ صدوق و ركنالدوله بويهي چگونه بوده است؟

علاوه بر پرسش مزبور، سعي كردهايم به پرسشهاي ذيل نيز پاسخ مناسب بدهيم:

ـ آيا ركنالدوله خود ايجادكننده مجالس مناظره با شيخ صدوق بود؟ يعني آيا وي علماي ساير فرقهها را

براي مناظره با شيخ صدوق دعوت ميكرد و از آنان ميخواست با وي به بحث بپردازند؟

ـ موضوعات مورد مناظره چه مسائلي بودند؟

ـ آيا ميتوان واكنشهاي ركنالدوله را يكنواخت دانست؟ يا با برگزاري هر مناظره، وي احترامي مضاعف براي شيخ صدوق قايل ميشد؟

ـ برخورد متقابل شيخ صدوق با ركنالدوله چگونه بود؟

در سالهاي اخير، درباره زندگي شيخ صدوق تحقيقات ارزشمندي صورت گرفته كه بسياري از آنها در مقدّمه كتابهاي ايشان به چاپ رسيده(2) و برخي نيز به صورت كتابهايي مستقل ارائه گرديدهاند.(3) اما هيچيك از آنها به مسئله حاضر، يعني بررسي تعامل ميان شيخ صدوق و ركنالدوله نپرداختهاند. نهايت چيزي كه در اين تحقيقات ارائه گرديده صرفاً بيان مناظراتي است كه ميان شيخ صدوق و ركنالدوله صورت گرفته، ولي به تحليل اين وقايع اشارهاي نشده است. از اينرو، به نظر ميرسد مقاله حاضر تنها نوشتهاي است كه در آن از اين ديد به قضيه نگريسته و سعي در بررسي آن شده است.

ب. نقد منابع

در مقاله حاضر، سعي شده است ابتدا از آثار شيخ صدوق و سپس از ديگر منابع استفاده شود:

1. يكي از آثار ارزشمند و مفيد شيخ صدوق كتاب كمالالدين و تمام النعمة است. اين كتاب، كه تاكنون بارها به چاپ رسيده، جامعترين و كاملترين كتاب درباره اثبات وجود امام زمان (عج) و غيبت طولاني آن حضرت از نظر عقلي و نقلي است. در اين كتاب از آيات قرآني و روايات معصومان(عليهم السلام) و تاريخ انبيا به شيوهاي بديع استفاده شده و طول عمر حضرت وليعصر (عج) با استدلالات منطقي و عقلي و روايات معتبر و ادلّه نقلي به اثبات رسيده و به اشكالات و شبهات مربوطه پاسخ داده شده است.

ارزش و اعتبار اين كتاب، گذشته از جامعيت و استحكام مطالب، به خاطر نزديكي زمان تأليف آن با آغاز غيبت حضرت مهدي (عج) است; زيرا اين كتاب در سال 352 ق، يعني زماني كه هنوز سن مبارك آن حضرت به يكصد سال(4) نرسيده بود، به تأليف رسيده است.

شيخ صدوق اين كتاب را در بازگشت از زيارت مشهد مقدّس، هنگام اقامت در نيشابور و پس از دستوري كه از امام زمان(عليه السلام)در عالم خواب دريافت كرد، تصنيف نمود.(5)

2. از ديگر آثار ارزشمند شيخ صدوق كتاب عيون اخبارالرضا(عليه السلام)است. وي اين كتاب را براي وزير دانشمند آلبويه، صاحب بن عبّاد، تأليف كرد و به او اهدا نمود. او خود در مقدّمه كتاب، علت تأليف آن را چنين بيان كرده است:

اما بعد، مصنّفِ اين كتاب، محمّدبن علي بن بابويه قمي چنين ميگويد: دو قصيده از قصايد صاحب بن عبّاد ـ كه خدا عمرش را طولاني گرداند ـ در اهداي سلام به امام رضا(عليه السلام) به دست من رسيد. من نيز اين كتاب را براي كتابخانهاي كه در حيات او داير گرديده، تأليف كردم; زيرا او تعلّقخاطر به اهلبيت(عليهم السلام) دارد و به ولايت آنها متوسّل و متمسّك است. او قايل به وجوب اطاعت از آنان و امامت ايشان بوده، ذريّه اهلبيت(عليهم السلام) را اكرام ميكند و به شيعيان آنها احسان و نيكي مينمايد. خداوند عزت او را بيفزايد.(6)

3. از جمله آثاري كه اين نوشته از آن بهره گرفته، كتاب مجالسالمؤمنين، اثر قاضي نوراللّه شوشتري است. او علاقه شديدي به گسترش و نفوذ مذهب تشيّع داشت. وي اين كتاب را، كه مشتمل بر دوازده مجلس است، درباره علما، خلفا، شعرا، ادبا و نويسندگان شيعه و شهرها و كشورهاي شيعهنشين به رشته تحرير درآورد تا گوشهاي از عظمت و گسترش مذهب را به نمايش بگذارد; زيرا وي مشاهده ميكرد كه مخالفان شيعه به آنان طعنه ميزنند و ميگويند: مذهب تشيّع در ابتداي ظهور دولت صفويه به وجود آمده است. مجالس المؤمنين بر همين اساس تأليف شد، هرچند به عقيده برخي، همچون عالم فاضل، ميرزا عبداللّه افندي اصفهاني، صاحب رياض العلما، مرحوم قاضي نوراللّه شوشتري در اين كار راه افراط و تفريط پيموده(7) و بسياري از بزرگان عامّه، همچون غزالي،(8) خطيب رازي(9) و مير سيد شريف(10) را شيعياني دانسته است كه هر يك بنابر مصلحتي تقيّه ميكردند.

در اينجا، ذكر يك نكته ضروري است: با وجود تتبّع بسيار زياد در منابع كهن، متأسفانه مناظرات شيخ صدوق، كه محور اصلي بحث حاضر است، بر اثر مرور زمان و حوادث متفاوت از بين رفته و تنها مرحوم نجاشي ضمن برشمردن كتابها و آثار شيخ صدوق، از آثار وي و مناظرات شيخ صدوق در مجلس ركنالدوله، مينويسد: «ذكرالمجلس الذي جري له بين يدي ركنالدوله، ذكر مجلس آخر، ذكر مجلس ثالث، ذكر مجلس رابع، ذكر مجلس خامس» كه هر يك از اين مجالس مجزّا و به صورت يك رساله يادداشت شده است.

قاضي نوراللّه شوشتري مينويسد: شاگرد شيخ صدوق به نام شيخ جعفربن محمّد دوربستي رازي(11)برخي از نكات قابل توجه و پرفايده مناظرات شيخ صدوق را، كه در مجالس ركنالدوله واقع ميشده، در رسالهاي مستقل جمعآوري نموده كه متأسفانه اين رساله بسيار كمياب است.(12)

شايد همين كميابي، قاضي نوراللّه شوشتري را مصمّم به ذكر اين مناظرات در كتابش كرده است تا از فراموشي يا امحاي آنها جلوگيري به عمل آورد. به هر حال، اين اقدامِ به جاي ايشان سبب شده است تا امروز برخي از اين مناظرات باقي بماند.

ج. معرفي شيخ صدوق

نام ايشان محمّدبن علي بن حسين بن موسي بن بابويه و مشهور به شيخ صدوق است. پدرش، علي بن حسين، تاجر بود و در بازار قم تجارتخانه داشت.(13) وي با دختر محمّدبن موسي بن بابويه، دختر عموي خويش، ازدواج كرد، ولي از او داراي فرزندي نشد. از اينرو، پس از رحلت محمّدبن عثمان عمري و به نيابت رسيدن ابوالقاسم حسين بن روح،(14) طي نامهاي به ايشان از او خواست از حضرت حجت(عليه السلام)درخواست نمايد تا از خدا بخواهد فرزنداني فقيه به وي ارزاني دارد. در پاسخ وي، اين پيام صادر شد: شما از اين زن صاحب فرزندي نخواهي شد، ولي صاحب كنيزي ديلمي ميشوي كه از او داراي دو فرزند فقيه خواهي شد.

عليبن حسين داراي سه فرزند شد كه محمّد و حسين در زمينه حفظ روايات دو فقيه نامدار شدند و حافظ رواياتي بودند كه هيچيك از علماي قم غير از آن دو حافظ آنها نبودند و برادر ديگري به نام حسن داشتند كه فرزند وسط به شمار ميآمد و نيايشگر بود و پارسا ميزيست و با مردم نميآميخت و از فقه بهرهاي نداشت.(15)

حسين بن عبداللّه غضائري ميگويد: از ابوجعفر محمّدبن علي بن بابويه (شيخ صدوق) شنيدم كه ميگفت: «من با دعاي صاحبالامر متولد شدهام» و به اين مسئله افتخار ميكرد.(16) شيخ طوسي نيز مينويسد: اين موضوع كه «شيخ صدوق به دعاي امام زمان(عليه السلام) متولد شده»، ميان مردم قم مشهور است.(17) وي ميافزايد: شيخ صدوق گفته است: بسيار اتفاق ميافتاد كه وقتي ابوجعفر محمّدبن علي اسود مرا ميديد كه به مجلس درس استادم محمّدبن حسن بن وليد رفت و آمد ميكنم و اشتياق زيادي به كتب علمي و حفظ حديث دارم، ميگفت: «جاي شگفتي نيست كه چنين ميل و رغبتي به علم داري; زيرا تو با دعاي امام زمان(عليه السلام)متولّد شدهاي.»(18) مردم نيز كه گاهي دچار شگفتي ميشدند، ميگفتند: «اين مقام بلند اختصاص به شما دو نفر دارد كه با دعاي امام زمان متولد(عليه السلام)شدهايد.»(19)

از جمله مسائلي كه درباره شناخت شخصيت شيخ صدوق بسيار جالب توجه است، صفاتي است كه امام زمان(عليه السلام) وي را پيش از تولّدش بدانها ملقّب كرده است كه عبارتند از: خَيِّرَين،(20) ولد مبارك،(21) ينفع اللّه به(22)و مانند آن.

بزرگان علم رجال شيخ صدوق را جليلالقدر، حافظ احاديث، آگاه به علم رجال و نقّاد اخبار دانستهاند. شيخ طوسي مينويسد: در حفظ و كثرت علم در ميان قميها، مثل ايشان ديده نشده. وي حدود سيصد كتاب به رشته تحرير درآورده كه اسامي برخي از آنها در كتابهاي شيخ طوسي، علّامه؟؟؟؟، نجاشي و... آمده است.(23)

رجالي كبير، نجاشي، درباره شيخ صدوق آورده است: «محمّدبن علي بن حسين بن موسي بن بابويه قمي ابوجعفر (شيخ صدوق)، ساكن ري، بزرگ ما و فقيه ما و چهره برجسته شيعه در خراسان است و در سال 355 به بغداد وارد شد، و با اينكه در سنّ جواني بود، همه بزرگان شيعه و شيوخ طايفه از او استماع حديث ميكردند.»(24)

د. معرفي ركن الدوله

بويه، پسر فنّا خسرو (يا پناه خسرو) در «ديلم» با گمنامي و تنگدستي زندگي ميكرد و گذران زندگي او از راه صيد ماهي بود. وي سه پسر داشت كه بعداً هر سه به سلطنت رسيدند. پسر بزرگ علي (عمادالدوله) نام داشت و دومي حسن (ركنالدوله) و سومي احمد (معزالدوله) بود. آنان پيش از رسيدن به حكومت، در ناحيه «ديلمان» زندگي ميكردند سپس در سلك همراهان ماكانبن كاكي درآمدند و از جمله سرداران سپاه وي شدند; اما پس از مدتي با موافقت وي، به همراه گروهي از سرداران ديلمي به مرداويج پيوستند.(25) ديري نپاييد كه به دليل حسن خلق، سخاوت و سعه صدر، آوازه آنان به همه جا رسيد و بسياري گرد آنان جمع شدند(26) و آنها پلّههاي ترقّي و صعود را يك به يك پيمودند و شهرهاي ايران و عراق را يكي پس از ديگري فتح كردند. اين سه پسر ولايات به دست آمده را بين خود تقسيم و هر كدام بر چندين شهر حكومت نمودند. علي عمادالدوله مدت 16 سال بر بلاد فارس حكومت كرد،(27) برادرش حسن ركنالدوله همزمان با او، در منطقه «جبال» شامل ري و شهرهاي مركزي ايران بيش از 44 سال فرمانروايي داشت(28) و برادر سوم احمد معزّالدوله، مدت 21 سال فرمانرواي عراق و اهواز بود(29) و به گفته ابن ابيالحديد، چنان سلطنتي تشكيل دادند كه در عظمت و شكوه، ضربالمثل بود.(30)

عصر آلبويه، را كه از ذيقعده سال 321 ق شروع شد و پايان آن (بنا بر قول صحيح) سال 448 ق بود و تقريباً 127 سال طول كشيد، ميتوان به سه دوره تقسيم كرد:

1. دوره آغازين، از 320 تا 365 ق;

2. دوره امپراتوري، از 365 تا 400 ق;

3. افول و سقوط امپراتوري، از 400 تا 448 ق.(31)

دوره اول دوره تحكيم قدرت به دست سه پسر بويه و انتقال آن به پسرانشان، بختيار (پسر معزّالدوله) و عضدالدوله (پسر ركنالدوله) بود. فرمانروايي خاندان بويه در زمان عضدالدوله به اوج قدرت و عظمت رسيد و از آن پس، رو به انحطاط نهاد و در مجموع، هفده تن از آنان به حكومت رسيدند.

همانگونه كه گذشت، دومين پسر بويه، حسن نام داشت كه ملقّب به ركنالدوله بود، تاريخ از وي به نيكي ياد كرده و صفات پسنديدهاي به او نسبت ميدهد. ابن اثير در اينباره مينويسد: وي بردبار، كريم و بخشنده بود. با رعيّت و سپاهيانش خوشرفتاري ميكرد و با آنان مهربان بود و در داوري ميان ايشان، جانب عدالت را ميگرفت. همّتي بلند و اقبالي نيكو داشت. از ستمگري رويگردان بود و ياران خود را نيز منع ميكرد. از خونريزي ابا داشت و حفظ خون را جز در مواردي كه چارهاي نبود، لازم ميدانست. به خاندانهاي شريف توجه مينمود و براي آنها مقرّري تعيين ميكرد. در ماه رمضان براي نماز به مسجد جامع ميرفت و به علويان مال بسيار ميداد. به نيازمندان نيز اموال بسياري عطا مينمود. برخوردش با عوام و خواص ملايم بود و هنگامي كه برخي از نزديكانش درباره ملايمت او و خشونت مرداويج سخن گفتند، اظهار داشت كه نتيجه سختگيري مرداويج اين بود كه نزديكترين يارانش او را كشتند، در حالي كه من عمر طولاني كردهام و مردم براي همين ملايمت، مرا دوست دارند.(32)

علت بيماري كه منجر به مرگ وي شد، قابل توجه است و ميتوان از آن، توجه خاص نخستين سلاطين آلبويه به مسائل اخلاقي و حفظ حرمت برادري و خويشاوندي را نتيجه گرفت. ابن اثير مينويسد: رفتار ناشايست (پسرش) عضدالدوله با عزّالدوله (پسر احمد معزالدوله) علت بيماري و مرگ ركنالدوله بود.(33) وي سرانجام، بر اثر همين بيماري در محرّم سال 366 ق، در حالي كه بيش از هفتاد سال داشت و 44 سال فرمانروايي كرده بود، درگذشت.(34)

حضور شيخ صدوق در ري و مناظرات

الف. دعوت به ري

در مواردي، علت مهاجرت شيخ صدوق به ري، درخواست اهالي آن ديار از وي بيان شده و آمده است: «اهالي ري از او درخواست كردند به ري عزيمت كند، شيخ صدوق دعوت آنان را پذيرفت و در سال 347 ق عازم ري گرديد.»(35) در برخي ديگر از منابع به دعوت مستقيم ركنالدوله از ايشان اشاره شده است. قاضي نوراللّه شوشتري مينويسد: «چون آوازه فضايل نفسي و نفساني شيخ صدوق گسترش يافت و به گوش ركنالدوله رسيد، مشتاق ملاقات وي گرديد و با تعظيم تمام، درخواست حضور ايشان را در ري نمود.»(36) اين نظريه با روحيه و علاقهمندي ركنالدوله به همنشيني با علما و استفاده از تجربيات آنان سازگارتر است; چنانكه آمده است: «وي از همنشيني با بسياري از عالمان بهره برد و از همدمي با آنان در امور ديني و دنيوي سود جست و سرانجام، جماعتي از آن بزرگان را با فروتني به ديار خود فراخواند كه شيخ صدوق پيشاپيش آنان بود.»(37)

از مجموع مطالب تاريخي موجود، ميتوان چنين استنتاج نمود كه چون آوازه كمالات و قدرت علمي ايشان به ساير نقاط ايران رسيد، امير آلبويه، كه خود فردي دانا، عالمدوست و علاقهمند به ايجاد جلسات مناظره بين علما بود، از شيخ صدوق دعوت نمود به ري بيايد تا از حضور ايشان در جلسات استفاده شود. با حضور شيخ صدوق در ري، مردم اين شهر، كه بر خلاف قم، اهلسنّت بيشتري در كنار خود ميديدند و در مسائل مذهبي درگيري بيشتري با آنان داشتند، از شيخ صدوق درخواست كردند در آنجا سكنا گزيند. اين مسئله مورد توجه و درخواست ركنالدوله نيز گرديد. شيخ صدوق نيز به منظور اداي تكليف شرعي درخواست ايشان را پذيرفت.(38)

ب. مناظرات شيخ صدوق در حضور ركن الدوله

آنچه از نخستين مناظرات شيخ صدوق در مجلس ركنالدوله به دست ميآيد اين است كه ابتدا ركنالدوله خود برگزاركننده، طرّاح و آغازگر مباحثات علمي با شيخ صدوق بود. با پاسخ شيخ صدوق به شبهات، وي مجدّداً مسائل جديدي مطرح ميكرد و يا پس از طرح شبهه توسط حاضران به تقويت آن ميپرداخت و با برطرف كردن اشكالات آن، خواستار پاسخ شيخ صدوق به شبهه جديد ميشد. اما با گذشت زمان و آشنايي بيشتر اين دو با يكديگر، اين روند تغيير كرد. حالت نخست در مناظره اول، كه در ذيل خواهد آمد، به خوبي مشاهده ميشود:

1. مناظره اول

قاضي نوراللّه شوشتري مينويسد: چون فضايل نفسي و نفساني شيخ صدوق گسترش يافت و آوازه رياست و اجتهاد او در مذهب شيعه اماميه به گوش ركنالدوله رسيد، مشتاق ملاقات وي گرديد و با تعظيم تمام، از ايشان درخواست نمود در ري حضور يابد. چون شيخ صدوق وارد مجلس شد، ركنالدوله او را پهلوي خود نشاند و اظهار نياز بسيار نمود و چون مجلس آرام شد رو به شيخ صدوق كرد و گفت: اي شيخ، جمعي از اهل فضل، كه در اين مجلس حضور دارند، درباره عدهاي از صحابه پيامبر، كه شيعيان آنان را لعن ميكنند، اختلافنظر دارند. بعضي ميگويند: لعن واجب است و برخي ديگر ميگويند: نه تنها واجب نيست، بلكه جايز نيست. رأي شما در اين مسئله چيست؟

شيخ صدوق پاسخ داد: اي ملك، بدان كه خداوند ـ تبارك و تعالي ـ اقرار به توحيد را از بندگانش نميپذيرد، مگر پس از آنكه دست از پرستش ساير خدايان و اصنام برداشته باشند; چنانكه كلمه طيّبه «لا اله الا اللّه» به اين مسئله اشاره دارد. همچنين اقرار بندگان خود به نبوّت حضرت رسالت پناه را قبول نميكند، مگر پس از تكذيب ساير مدعيان دروغين نبوّت كه در عصر آن حضرت ميزيستند; مانند مسيلمه كذّاب و اسود عنسي و سجاح و امثال ايشان. همچنين قول به امامت حضرت اميرمؤمنان علي(عليه السلام)را قبول نميكند، مگر پس از تكذيب هر كس كه در زمان آن حضرت متصدّي خلافت شده باشد.

ركنالدوله اين جواب را از شيخ صدوق پذيرفت و پس از تمجيد و تحسين وي، از ايشان پرسيد: از شما ميخواهم براي ما از سرانجام كار غاصبان خلافت بگوييد؟

شيخ صدوق پاسخ داد: عاقبت و حقيقت حال آن زيانديدگان همان ماجراهايي است كه هنگام نزول سوره «برائت» به وقوع پيوست و همگان بر آن اتفاقنظر دارند. حاصل اين ماجراها دلالت ميكند بر خروج متغلّب اول از دايره اسلام و آنكه او از منسوبان حضرت خيرالانام نيست. همچنين داستان اين سوره مباركه بيانگر اين واقعيت است كه امامت عليبن ابيطالب(عليه السلام)از آسمان نازل شده است.

ركنالدوله از شيخ صدوق خواست تا داستان اين سوره را به تفصيل بيان كند.

شيخ صدوق ادامه داد: ناقلان آثار از مخالف و موافق متفقند بر آنكه چون سوره «برائت» نازل شد، پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله) ابوبكر را طلبيد و به او گفت: اين سوره را بگير و به مكّه برو و در موسم حج، آن را از جانب من به اهل مكّه برسان. ابوبكر آن را گرفت و روانه مكّه شد. چون برخي از راه را طي نمود، جبرئيل نازل شد و فرمود: يا محمّد، خداي تعالي تو را سلام ميرساند و ميگويد: «لا يؤدّي عنك الاّ انت او رجل منك»;(39) يعني سوره «برائت» را جز خودت يا مردي كه از جانب تو باشد به مكّه نميرساند. با رسيدن اين پيام، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) به اميرالمؤمنين(عليه السلام)امر كرد كه خود را به ابوبكر برسان و سوره «برائت» را از وي بگير و اين مأموريت را به انجام برسان. حضرت علي(عليه السلام)به موجب اين دستور، به دنبال ابوبكر به راه افتاد و سوره «برائت» را از او گرفت و در موسم حج، آن را به اهل مكّه رسانيد. مفاد ماجراي مذكور به صراحت اشاره دارد بر اينكه خداوند ابوبكر را از پيامبر نميداند و به موجب خبر مذكور، اگر ابوبكر از پيغمبر نباشد، تابع او هم نخواهد بود; زيرا اين قول خداوند تبارك و تعالي است كه ميفرمايد: (فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي)(40)و هرگاه وي تابع آن حضرت نباشد دوستدار او هم نخواهد بود، به دليل قول باري تعالي كه ميفرمايد: (قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ)(41) و هر كه محبّ خدا نباشد مبغض او خواهد بود، و محبت پيامبر ايمان و بغض او كفر است. همچنين به وسيله اين خبر ثابت ميشود كه عليبن ابيطالب(عليه السلام) از پيغمبر است، هرچند روايات متعدد ديگري نيز بر اين دلالت تمام دارد، كه از آن جمله ميتوان به موارد ذيل شاره نمود:

مخالفان شيعه در تفسير آيه شريفه (أَفَمَن كَانَ عَلَي بَيِّنَة مِن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ)(42) روايت كردهاند كه مراد از صاحب بيّنه رسول خدا(صلي الله عليه وآله) است و مراد از شاهدي كه تالي او باشد، اميرالمؤمنين(عليه السلام)است.(43)همچنين از حضرت رسالت پناه روايت كردهاند كه: «طاعة عَلي كطاعتي و معصيته كمعصيتي.»(44) نيز روايت كردهاند كه چون حضرت جبرئيل در غزوه «احد» نظر به جانب حضرت اميرالمؤمنين(عليه السلام) انداخت و ديد كه آن شهسوار معركه «لا فتي» و مبارز ميدان «هل اتي» در پيش روي حضرت رسالتپناه مجاهده مينمايد، گفت: يا محمّد، اين غايت ياري و جانسپاري است كه علي(عليه السلام)در نصرت تو به جا ميآورد. پيامبر فرمود: «يا جبرئيل، انّه منّي و انا منه.» پس جبرئيل گفت: «وانا منكما.»(45)

نتيجه آنكه كسي كه خداوند او را براي رساندن چند آيه از كتاب خود، آن هم به بعضي از مردم امين ندانست، چگونه صلاحيت دارد كه در رساندن تمام آيات كتاب كريم و امامت، جميع امّت او را امين بدانند و امام بخوانند، تا چه رسد به رساندن جميع دين الهي، و حال آنكه خدا در عرش اعلا و از بالاي هفت آسمان، او را عزل نموده است؟! و چگونه مظلوم نباشد كسي كه ولايت او از آسمان نزول شده و ديگري آن را از دست او ربوده است؟

سخن كه به اينجا رسيد، ركنالدوله رو به شيخ صدوق كرد و گفت: آنچه افاده فرمودي، بسيار واضح و روشن است.

در اين هنگام، يكي از مقرّبان ركنالدوله، كه ابوالقاسم نام داشت و نزديك او ايستاده بود، اجازه خواست كه از شيخ صدوق سؤالي نمايد و چون اجازه گرفت، پرسيد: چگونه ممكن است كه تمام امّت پيامبر در ضلالت و گمراهي باشند، و حال آنكه حضرت رسول(صلي الله عليه وآله)فرمودند: «لا تجتمع امّتي علي الضلالة»؟(46)

شيخ صدوق جواب داد: «امّت» در لغت، به معناي جماعت است(47) و حداقل جماعت سه نفر است. برخي نيز گفتهاند: حدّاقل آن يك مرد و يك زن است،(48) اگرچه خداوند يك تن تنها را نيز «امّت» خوانده است; چنانكه در شأن حضرت ابراهيم(عليه السلام)فرموده: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلّهِ حَنِيفاً)(49) و حضرت رسول(صلي الله عليه وآله) قُس را امّتي تنها خواند و فرمود: «رحم اللّه قُساً يحشر يوم القيامة امّة واحدة.»(50) پس بر فرض صحّت حديث مذكور، ميتوان گفت: مراد از لفظ «امّت» در آن حديث، اميرالمؤمنين(عليه السلام)و تابعان سعادت قرين او هستند.(51)

سؤالكننده گفت: ظاهر و مناسب آن است كه كلمه «امّت» را بر عامّه مسلمانان حمل كنيم كه به لحاظ تعداد، بيشتر از شيعيان هستند.

شيخ صدوق نيز فرمود: خداوند در مواردي از قرآن كريم، اكثريت را مذمّت كرده و از قلّت به نيكي ياد نموده است; چنانكه در آيه (لاَّ خَيْرَ فِي كَثِير مِن نَّجْوَاهُمْ)(52)و اين قول كه ميفرمايد:(وَأَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ);(53)(وَلَـكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَشْكُرُونَ);(54)(بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ);(55)(وَلَـكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ);(56)(وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ)،(57) در مقابل، آياتي از اين دست آمده است: (الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ);(58) (وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ);(59) (وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ)(60) و همچنين اين آيه شريفه كه خداوند در شأن حضرت موسي(عليه السلام) فرموده نيز مؤيّد تخصيص امّت است: (وَ مِن قَوْمِ مُوسَي أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ.)(61)

چون سخن به اينجا رسيد، سؤالكننده ساكت شد و امير ركنالدوله گفت: ارتداد بسياري از مسلمانان با وجود نزديكي عهد آنان با زمان پيامبر چگونه توجيهپذير است؟

شيخ صدوق پاسخ داد: چگونه اين مسئله توجيهپذير نباشد، در حالي كه خداوند در قرآن فرموده است: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ)(62) و پس از آن فرموده:(أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَي أَعْقَابِكُمْ)(63)همچنين ارتداد ايشان پس از وفات رسول خدا(صلي الله عليه وآله)عجيبتر از ارتداد بنياسرائيل نيست. زماني كه حضرت موسي(عليه السلام)به ميقات پروردگار خود رفت و هارون را به عنوان خليفه و جانشين (خود در ميان آن قوم) گماشت، ولي به مجرّد آنكه وعده سي روزه به موجب فرمان الهي (وَ أَتْمَمْنَاهَا بِعَشْر فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً)(64) به چهل شبانهروز افزايش يافت، قوم او صبر نكردند و سامري از ميان آنان سربرآورد و از «حلي»(65) و پيرايههاي آن قوم برايشان گوسالهاي ساخت و به آنان گفت: اين است خداي شما. و آنان از سامري متابعت نمودند و گوساله را پرستيدند و هارون خليفه حضرت موسي(عليه السلام) را ضعيف و زبون ساختند و قصد كشتن او را نمودند; چنانكه آيه كريمه (قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُواْ يَقْتُلُونَنِي)(66) بر آن دلالت دارد(67)و هرگاه اين امكان وجود داشته باشد كه امّت پيامبر اولوالعزمي همچون حضرت موسي(عليه السلام)در ايام حيات او، آن هم به خاطر غيبت چند روزه مرتد شوند و با وصيت و وصي او مخالفت نمايند و از سامري اطاعت كنند و عبادت گوساله را بر دين بيفزايند، پس امت رسول خدا(صلي الله عليه وآله) نيز ميتوانند پس از وفات ايشان، با وصيّت و وصي او مخالفت نمايند يا مرتد و گوسالهپرست شوند.

ركنالدوله ضمن تمجيد و تحسين اين پاسخ، پرسيد: آيا در اين زمينه، استدلالي از اين بهتر و روشنتر هم ميتوان ارائه نمود؟

شيخ صدوق گفت: اين پاسخ را نيز ميتوان ارائه نمود كه مخالفان ما نيز قايل به وجوب وجود امام(68) در ميان امّت هستند، ولي با اين حال، ميگويند: حضرت رسول(صلي الله عليه وآله) از دنيا رفت و هيچكس را به عنوان خليفه خود معرفي نكرد. اين مسئله سبب شد تا امّت ايشان دست به كار شوند و خود يكي را خليفه گردانند. بنابراين، طبق عقيده آنان مبني بر اينكه پيامبر كسي را پس از خود خليفه نساخت، بايد يكي از اين دو نظر را پذيرفت: يا تعيين خليفه از سوي امّت ـ كه بر خلاف عمل آن حضرت واقع شده ـ باطل است، و يا اگر آنچه را امّت كردهاند درست بدانيم، بايد قايل شويم آنچه حضرت رسالتپناه كرده خطاست. پس خوب تأمّل كنيد كه صدور خطا سزاوار خداوند سبحان است يا سزاوار امّت؟ علاوه بر اين، آنچه اهلسنّت به رسول خدا(صلي الله عليه وآله)نسبت ميدهند (از ترك وصيت و تعيين نكردن جانشين) لايق مقام و منزلت آن حضرت نيست; زيرا ما از عقل يك روستايي فقير و مزدور بعيد ميبينيم كه در آستانه مرگ باشد و از او بيل يا زنبيلي مانده باشد و بميرد و براي فرزندان و ورّاث خود، وصيت نكند! پس چگونه ممكن است كه پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله)از دنيا رحلت نمايد و براي پس از خود، به كسي وصيّت نكند و نظام كار امّت خويش را به نايبي حواله ندهد؟! و عجيبتر از همه آنكه اهلسنّت معتقدند: پيامبر خليفهاي مقرّر نكرد، اما ابوبكر با به خلافت رساندن عمر، با رسول خدا(صلي الله عليه وآله)مخالفت كرد، و باز عمر با قرار دادن خلافت در شورايي شش نفره، با پيامبر و ابوبكر مخالفت نمود!

امير ركنالدوله اين سخن را تحسين كرد و از شيخ سؤال كرد: چه شبههاي موجب شد كه آن قوم ابوبكر را امام خود ساختند و او را بر ديگران مقدّم نمودند؟

شيخ صدوق گفت: آنها گمان ميكنند كه پيامبر هنگام بيماري خويش، ابوبكر را امام جماعت نموده و بدينگونه، او را بر سايران مقدّم كرده است; اما اين خبر صحيح نيست; زيرا خود اهلسنّت در آن اختلاف دارند. حتي بعضي از آنها چنين روايت كردهاند كه چون پيامبر از امامت ابوبكر اطلاع يافت، بر اميرمؤمنان علي(عليه السلام)و عبّاس تكيه كرد و به مسجد رفت و ابوبكر را از محراب دور نمود و خود در محراب ايستاد و ابوبكر پشت سر آن حضرت و ديگران پشت سر ابوبكر نماز گزاردند.

برخي ديگر روايت كردهاند كه حضرت رسول به حفصه گفت: به پدرت امر كن كه بر مردم نماز جماعت بخواند.(69) اگر اين خبر صحيح بود، بدون شك، مهاجران در روز «سقيفه»، آن را به عنوان دليلي محكم بر ضد انصار به كار ميبردند و به ادلّه ضعيف، كلمات سخيف و مقدّمات عنيف تمسّك نميجستند.

همچنين چگونه ما ملزم به پذيرش خبر عايشه و حفصه باشيم، در جايي كه احتمال آن ميرود هدف آنان از نقل چنين خبري كسب منافع جهت خود يا پدرانشان باشد، در حالي كه پدران آن دو، سخن صديقه طاهره(عليها السلام)درباره مالكيت فدك را نپذيرفتند، با آنكه پيامبر آن را به ايشان بخشيده بود و چندين سال از ايّام حيات پيامبر در تصرف آن حضرت بود. همچنين مقام و منزلت والاي حضرت سيدةالنساء به دور از ارتكاب هرگونه كذب و يا معصيتي است. اين مسئلهاي است كه براي همگان روشن است. علاوه بر موارد مزبور، زماني كه حضرت اميرالمؤمنين، امام حسن، امام حسين(عليهم السلام) و امّايمن گواهي بر مالكيت حضرت صديقه طاهره دادند، ابوبكر و عمر گواهي حضرت امير(عليه السلام) را در مقام كسب منافع شخصي دانستند و گواهي او را مردود شمردند.

همچنين چگونه ميتوان خبر عايشه و حفصه را صحيح دانست، در حالي كه اهلسنّت خود روايت نمودهاند كه شهادت دختر در حق پدر درست نيست. نيز ميگويند: گواهي زنان مادام كه مردي با ايشان نباشد در بيشتر از ده درهم پذيرفته نميشود.(70)

سخن كه به اينجا رسيد، ركنالدوله گفت: حق آن است كه شيخ صدوق ميفرمايد و تمام سخنان اهلسنّت خلاف و باطل است. سپس رو به شيخ صدوق كرد و ادامه داد: طايفه اماميه از كجا يقين پيدا كردهاند كه ائمّه و خلفاي رسول خدا دوازده نفرند؟

شيخ صدوق گفت: اي امير، امامت فريضهاي از فرايض خداوند تبارك و تعالي است و تمام فرايض الهي محصور در عددي مخصوص هستند. براي مثال، خداوند در شبانه روز هفده ركعت نماز را واجب كرده و زكات را در چند موردِ مشخص از مالِ مسلمانان قرار داده و روزه را فقط در يك ماه از سال و حج اسلام را در مدت عمر، يك بار واجب كرده است. بر همين اساس، خداوند عدد ائمّه اطهار(عليهم السلام) را نيز محصور در دوازده نفر نموده است. همچنانكه در اين اعمال نميتوان گفت: چرا عدد ركعات نماز بيش از هفده ركعت و يا كمتر از آن نيست، پرسش درباره تعداد ائمّه و خلفاي حضرت رسول هم بيمعناست.

علاوه بر اين، خداوند عدد هيچيك از اعمال واجب مزبور را در قرآن كريم ذكر نكرده، بلكه بيان آنها را بر عهده پيامبرش گذاشته و حضرت نيز در احاديث شريفه خود، به تبيين آنها پرداخته است. اين مسئله عيناً درباره ائمّه هدي(عليهم السلام)اتفاق افتاده، بدين معنا كه تعداد آنها در قرآن مشخص نشده، بلكه فقط امر به اطاعت از اوليالامر وارد شده و پيامبر موظّف به بيان كميّت آن شده است.

ركنالدوله درباره اين كلام شيخ صدوق گفت: ادلّه شما درباره عدد فرايض مورد پذيرش و قبول مخالفان نيز هست، اما اين مسئله موجب آن نميشود كه سخن شما را درباره تعداد ائمّه نيز بپذيرند.

شيخ صدوق گفت: مخالفت ديگران با ما درباره تعداد ائمّه موجب بطلان قول ما نميشود; همچنانكه مخالفت يهود و نصارا و مجوس و ملاحده، موجب ابطال اسلام و معجزات حضرت رسول(صلي الله عليه وآله) نخواهد شد، و اگر قرار باشد يك خبر به مجرّد مخالفت مخالفان باطل شود، نبايد به هيچ چيز علم پيدا كنيم; زيرا هيچ خبري نيست، مگر آنكه در آن خلاف و اختلافي وجود دارد.

ركنالدوله اين سخن را نيز پسنديد و از ايشان درباره زمان ظهور حضرت وليعصر (عج) پرسيد؟

شيخ صدوق در جواب گفت: خداوند حضرت حجت را به سبب حكمت و مصلحتي از نظر مردم غايب ساخته است و در نتيجه، وقت ظهور را نيز كسي غير خداوند نميداند; همچنانكه در حديث نيز آمده است: «مثل القائم من ولدي مثل الساعة»(71) و خداوند در مقام ابهام حال ساعت فرموده است: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي لاَ يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لاَ تَأْتِيكُمْ إِلاَّ بَغْتَةً.)(72)

ركنالدوله گفت: چگونه ممكن است كه انساني بتواند اينهمه سال زنده بماند؟

شيخ صدوق گفت: اين مسئلهاي تعجبآور نيست. مگر شما خبر كساني را كه داراي عمرهاي طولاني بودهاند، نشنيدهايد؟

وي گفت: شنيدهام، اما به چنين خبرهايي يقين ندارم.

شيخ صدوق گفت: خداوند در قرآن كريم، از عمر طولاني حضرت نوح(عليه السلام) خبر داده و اينكه او قريب 950 سال زندگي كرده است.

ركنالدوله گفت: اين خبر صحيح است، اما در زمان ما، حتي احتمال چنين عمر درازي وجود ندارد.

وي گفت: هر چيزي را كه خدا و پيامبرش محتمل بدانند، قابل وقوع است، و پيامبر نيز فرموده است: «يكون في امّتي كل ما يكون في الامم السابقة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة.»(73) پس طبق اين حديث شريف، داشتن عمر طولاني همانند گذشتگان، براي ما نيز محتملالوقوع است و سزاوار آن است كه اين امر ويژه در افرادي خاص تحقق يابد كه فرد شاخص آن در زمان ما، حضرت حجت (عج) است.

ركنالدوله گفت: شما ميگوييد: امام دوازدهم غايب و پنهان است، و حال آنكه علت نصب امام اقامه احكام، اعتلاي دين و رسيدن به فرياد مظلومان است و اينگونه مسائل با غيبت امام(عليه السلام)سازگار نميباشد؟

شيخ صدوق پاسخ داد: احتياج به وجود امام براي بقاي عالم است كه «لولا الامام لما قامت السماوات و الارض و لما انزلت السماء قطرة ولا اخرجت الارض بركاتها.»(74) همچنين خداوند به پيامبرش فرمود: (وَ مَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ)(75) مادام كه نبي در ميان آنها باشد ما آنان را عذاب نخواهيم كرد; و همچنين است هرگاه امام در ميان ايشان باشد; زيرا امام در جميع امور ـ مگر در اسم نبوّت و نزول وحي ـ قائم مقام نبي است و اين حديث شريف نيز در ميان محدّثان مشهور است كه پيامبر خدا(صلي الله عليه وآله)فرمودند: «النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم اتي أهل السماء ما يكرهون و اهلبيتي امان لاهل الارض فاذا هلك اهلبيتي اتي اهل الارض ما يكرهون.»(76) و نيز امام معصوم(عليه السلام)فرموده است: «لو بقيت الارض بغير حجة ساعة لساخت باهلها.»(77) و روايتي ديگر آن است: «لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله.»(78)

چون كلام شيخ صدوق به اينجا رسيد، ركنالدوله او را نوازش نمود و به حاضران در مجلس گفت: حق آن است كه اين فرقه برآنند، و ديگران بر باطلند و از شيخ صدوق درخواست نمود كه در بيشتر مجالس او حاضر شود.(79)

2. مناظره دوم

شيخ صدوق در اينباره مينويسد: يكي از ملحدان در مجلس ركنالدوله به من گفت: بر امام شما واجب است كه قيام نمايد; زيرا به زودي روميان بر مسلمانان غلبه خواهند كرد!

من به او گفتم: كفّار در زمان پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) بيشتر بودند و آن حضرت به امر خداوند، امر نبوّتش را چهل سال مخفي نگاهداشت و پس از آن هم به كساني كه اعتماد داشت، نبوّتش را اظهار نمود و سپس تا سه سال آن را مخفيانه ترويج مينمود. پس از آن هم كار بدانجا كشيد كه كفّار با هم پيمان بستند تا او و همه بنيهاشم و طرفدارانش را تبعيد كنند. آنها به «شعب ابوطالب» رفتند و سه سال در آنجا ماندند، و اگر در آن سالها كسي ميگفت: به دليل غلبه مشركان بر مسلمانان، بر حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله)واجب است قيام نمايد، ما جواب ميداديم او به امر خداوند ـ تبارك و تعالي ـ به «شعب» رفت و به اذن او از ديد مشركان غايب شد. و آنگاه كه فرشته وحي خبر از نابودي عهدنامه قريش و باقي ماندن اسم خدا را به پيامبر داد، او مأمور به ظهور، قيام و خروج از شعب شد. به همين دليل، ابوطالب را به مكّه فرستاد. قريش با ديدن او پنداشتند كه آمده است پيامبر را تسليم كند تا ايشان او را بكشند، يا از نبوّت برگردانند. بدينروي، از او استقبال كردند و مقدمش را گرامي داشتند; اما بر خلاف تصور آنان، ابوطالب گفت: اي گروه قريش، من هرگز از برادرزادهام محمّد دروغي نشنيدهام و او به من خبر داده است كه پروردگارش به او وحي كرده كه موريانهاي بر عهدنامه فرستاده و آنچه راجع به قطع رحم در آن بوده خورده است و فقط اسماي الهي آن را بر جاي گذاشته است. آنان چون صحيفه را آوردند و گشودند، ملاحظه كردند كه آن سخنان صحيح است. در نتيجه، بعضي ايمان آوردند و بعضي ديگر بر كفر خود باقي ماندند و پيامبر و بني هاشم به مكّه بازگشتند. امام نيز چنين است، آنگاه كه خداوند به او اجازه خروج دهد ظاهر خواهد شد.

جواب ديگر آن است كه خداوند بر دفع كفّار تواناتر از امام است و اگر كسي بپرسد كه چرا خداوند دشمنانش را مهلت داده است و نابود نميسازد، در حالي كه آنها كافرند و مشرك، پاسخ ما اين است كه خداوند ـ تبارك و تعالي ـ از فوت وقت نميهراسد تا در عقوبت ايشان شتاب ورزد و از كردارش پرسش نميشود، و نميتوان به او گفت براي چه و چگونه؟ ظهور امامي كه خداوند او را نهان ساخته است نيز چنين است و هر وقت او اراده فرمايد، اذن ظهور خواهد داد و امام ظاهر خواهد شد.

آن ملحد پس از شنيدن اين سخنان، رو به من كرده و گفت: من به امامي كه او را نبينم ايمان نميآورم و تا زماني كه او را نديده باشم حجتش نيز بر من تمام نخواهد بود.

من گفتم: لازمه اين سخن تو آن است كه بگويي حجت خدا هم بر تو تمام نيست; زيرا او را نميبيني. همچنين حجت رسول خدا هم بر تو تمام نيست; زيرا او را نيز نميبيني.

آنگاه آن ملحد به ركنالدوله رو كرده و گفت: اي امير، بنگر كه سخن اين شيخ چيست. او ميگويد: امام غايب است و ديده نميشود; زيرا خداي تعالي ديده نميشود.

امير ركنالدوله رو به او كرد و گفت: تو كلام او را نفهميدي و كلامي بر او بستي و فروماندگي تو، اقرار و اعتراف تو بر عجز و ناتواني است.(80)

3. مكاتبه ركن الدوله با شيخ صدوق

روزي ركنالدوله در حالي كه بر تخت سلطنت تكيه زده بود و سايران در اطراف او حضور داشتند، شيخ صدوق را ياد كرد و از او بسيار تمجيد نمود.(81) در اين هنگام، يكي از حاضران گفت: گمان شيخ صدوق آن است كه چون سر مبارك امام حسين(عليه السلام)را بر نيزه كردند، سوره «كهف» ميخواند.

ركنالدوله گفت: اين سخن را از او نشنيدهام، اما از او خواهم پرسيد. آنگاه نامهاي درباره اين موضوع به شيخ صدوق نوشت و چون نامه به دست شيخ رسيد، در پاسخ نگاشت: اين خبر را از كسي روايت كردهاند كه او از سر مبارك آن حضرت شنيده كه چند آيه از سوره «كهف» ميخواند; اما از هيچيك از ائمّه اين خبر به ما نرسيده است. ولي من منكر آن نيستم، بلكه آن را حق ميدانم; زيرا كه هرگاه جايز باشد روز قيامت دست گناهكاران و پاهاي ايشان به سخن درآيند ـ چنانكه در قرآن آمده است: (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَي أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)(82) ـ جايز است كه سر مبارك حضرت امام حسين(عليه السلام) كه خليفه خداي تعالي و امام مسلمانان و يكي از جوانان اهل بهشت و جدّش محمّد مصطفي(صلي الله عليه وآله) و پدرش علي مرتضي(عليه السلام) و مادرش فاطمه زهرا(عليها السلام) باشد، به نطق و بيان درآيد و زبان به تلاوت قرآن بگشايد، بلكه انكار آن در حقيقت انكار قدرت الهي و فضل حضرت رسالتپناه است و تعجب از كسي است كه مانند اين امر را از كسي انكار ميكند كه ملائكه در ماتم او گريستند و از آسمانها قطرات خون باريد و جنيّان به آواز بلند بر او نوحه كردهاند و هر كس امثال اين اخبار را با وجود صحّت طُرق و قوّت سند، انكار نمايد ميتواند كه جميع شرايع و معجزات حضرت رسول(صلي الله عليه وآله) و جميع امور دين و دنيا را انكار نمايد; زيرا آن امور نيز مثل اين، با اسانيد و طُرق بر ما ظاهر گرديدهاند و مضمون آن به اين درجه از صحت رسيده است. والحمدللّه رب العالمين.(83)

بررسي تعامل با رويكرد به مناظرات

در اولين برخورد ركنالدوله با شيخ صدوق، كه اولين جلسه مناظره را نيز به همراه داشت، توجه به مسائل ذيل براي درك تعامل ميان آن دو قابل توجه است:

الف. تعداد سؤالها و طرّاح آنها

اولين مسئله تعداد سؤالهاي مطرح شده توسط ركنالدوله در اين جلسه است. از مجموع يازده سؤال طرح شده، تعداد ده سؤال توسط ركنالدوله و فقط يك سؤال توسط يكي از حاضران پرسيده شد و پس از آنكه جواب خود را دريافت كرد، مجدّداً آن سؤال توسط ركنالدوله تكميل و در قالبي ديگر مطرح گرديد. در نتيجه، ميتوان گفت: شيخ صدوق پس از ورود به مجلس ركنالدوله، در معرض سؤالهاي گوناگون و پي در پي وي قرار گرفت، تا او ضمن آموختن آنچه نميدانست و يا براي حاضران شبهه بود، قدرت علمي اين تازه وارد را، كه پيشاپيش مطالب بسياري دربارهاش شنيده بود، مورد آزمايش قرار دهد.

ب. محتواي سؤالهاي مطرح شده

اين جلسه با طرح شش سؤال درباره مسائل اختلافي ميان دو مذهب تشيّع و تسنّن آغاز گرديد كه به اختصار عبارتند از: 1. جواز طعن خلفا; 2. چگونگي حال خلفاي غاصب; 3. دلالت حديث نبوي بر عدم اجتماع امّت بر گمراهي; 4. چگونگي گمراهي امّت با توجه به نزديكي عهد آنها به زمان پيامبر; 5. درخواست توضيح بيشتر درباره علل گمراهي; 6. دليل مقدّم داشتن ابوبكر. آنگاه پس ار ارائه پاسخي مورد قبول، توسط شيخ صدوق ـ كه از سكوت حاضران و تأييد ركنالدوله ميتوان آن را به دست آورد ـ شبهات، وارد مسائل درون مذهبي تشيّع ميگردند كه عمدتاً درباره ائمّه اطهار(عليهم السلام) و بخصوص امام زمان (عج) هستند. اين سؤالات درباره موارد ذيل بودند: 1. دليل اماميه بر حصر ائمّه اطهار(عليهم السلام) در دوازده نفر; 2. مخالفت عامّه با حصر ائمّه اطهار(عليهم السلام) در دوازده نفر; 3. زمان ظهور حضرت حجت(عليه السلام); 4. راز طول عمر حضرت حجت(عليه السلام); 5. فايده امام غايب.

ج. تأييدها و تشويقهاي ركن الدوله

هرچند شيخ صدوق در بدو ورود به ري، مورد استقبال گرم ركنالدوله قرار گرفت اما پس از حضور در مجلسي كه در آن علماي برخي مذاهب اسلامي(84) حضور داشتند، يكباره وي را در برابر مسائل كليدي مورد اختلاف شيعه و سنّي قرار داد و خود نيز برخي از آنها را طرح و بر آنها پاي فشرد. آن دو در اين مناظره، قدرت علمي،(85)حالات روحي،(86) ميزان توجه، پايبندي و آگاهي يكديگر به مذهب تشيّع(87) را زيركانه مورد بررسي قرار دادند و پس از پرسشهاي مكرّر و شنيدن پاسخهاي قانعكننده و علمي، نحوه برخوردها ميان آن دو به مرور زمان رنگ و بويي ديگر گرفت، به گونهاي كه حاكي از احترام متقابل آن دوست. براي نمونه، ميتوان به اين موارد اشاره نمود:

1. آغاز تأثيرپذيري ركنالدوله از شيخ صدوق و تأييد ايشان، از اواسط اولين جلسه مناظره شروع شد.(88)

2. پس از پايان مناظره اول، شيخ صدوق مورد نوازش و تأييد ركنالدوله قرار گرفت و از او خواست بيشتر اوقات در مجالسش حاضر شود.

3. ركنالدوله (در پايان همان مناظره اول) فرقه اماميه را بر حق و سايران را باطل معرفي كرد.

4. روز پس از مناظره نخست و در غياب شيخ صدوق، ركنالدوله او را بسيار ستود، تا آنجا كه موجب شد يكي از حاضران شبههاي اعتقادي(89) به شيخ صدوق نسبت دهد.

5. ركنالدوله از استدلال شيخ صدوق در پاسخ به شبهه يكي از ملحدان حمايت و ملحد را توبيخ كرد.(90)

6. اين روابط تا بدانجا گرم شد كه ركنالدوله خواستار دعاي شيخ صدوق براي برآورده شدن حوايجش ميشد و شيخ صدوق نيز چنين ميكرد. شيخ صدوق خود در اينباره مينويسد: در سال 352، كه قصد زيارت مشهدالرضا داشتم، نزد ركنالدوله رفتم، تازه از خدمتش مرخص شده بودم كه مرا بازگرداند و گفت: آنجا حرم مباركي است. من آنجا را زيارت كردهام و در آنجا از خداوند متعال حوايجي خواستهام كه برآورده شده است. پس مرا از دعا فراموش مكن و براي من نيز زيارت كن كه دعا در آن مكان شريف مستجاب است. من نيز در مشهد چنين كردم و به عهدم وفا نمودم. پس از بازگشت، به ديدار او رفتم. همين كه مرا ديد، سؤال كرد: آيا براي من دعا كردي و به عوض من زيارت نمودي؟ جواب دادم: بلي. امير به من گفت: نيكو دعا كردي; چراكه براي من معلوم شده است كه دعا در آن بارگاه مستجاب ميشود.(91)

7. شيخ صدوق نيز متقابلا براي ركنالدوله احترام قايل ميشد و پيش از مسافرت، به ديدن او ميرفت و براي مسافرت خود از او كسب اجازه ميكرد.(92)

8. شيخ صدوق مكرّر در مجالس و مناظرات ركنالدوله حاضر ميشد.(93)

9. در آثاري كه توسط خود شيخ صدوق به نگارش درآمده، به دفعات از ركنالدوله به احترام و با لفظ «امير سعيد» و عبارت «رضياللّه عنه» ياد شده است.(94)

نتيجه گيري

شيخ صدوق يكي از علماي بزرگ عالم تشيّع بود كه با دعاي امام زمان (عج) متولد گرديد. اين مسئله ميان شيعيان آن زمان يقيني بود و خود وي نيز بدان مباهات ميكرد. او با حسن ركنالدوله حاكم شيعي مذهب بويهي معاصر بود. ركنالدوله بردبار، كريم و بخشنده بود و علاقه بسياري به حضور علما در مجالس خود داشت. به همين دليل، همراه مردم، از شيخ صدوق دعوت كرد تا به ري برود.

شيخ صدوق ضمن حضور در كنار مردم ري، در جلسات مناظره ركنالدوله حضور مييافت. سؤالهاي مكرّر ركنالدوله درباره مسائل اختلافي بين دو مذهب تشيّع و تسنّن و نيز سؤالهاي درون مذهبي او درباره تشيّع، از يكسو، حاكي از آگاهي و توجه وي به مسائل مذهبي، و از سوي ديگر، عدم اعتقاد وي به تشيّع اثناعشري است. اما به مرور زمان و آشنايي بيشتر آن دو با يكديگر، تأثير شيخ صدوق بر ركنالدوله آشكار گرديد. شيخ صدوق كاملا بر ركنالدوله تأثير گذاشت و وي را جذب خود كرد.

دگرگوني اعتقادات ركنالدوله در اثر ادامه همنشيني با شيخ صدوق از مناظره شيخ صدوق، با يكي از ملاحده درباره امام زمان(عليه السلام) به خوبي آشكار ميگردد، آنجا كه ركنالدوله ملحد را سرزنش و توبيخ كرد و او را از اثبات مدعاي خويش عاجز خواند.

از سوي ديگر، علم دوستي و اخلاق پسنديده ركنالدوله نيز موجب احترام شيخ صدوق به وي در كلام و عمل شد. شيخ صدوق براي مسافرت از او كسب اجازه كرد و در كتابهاي خود، همچون عيون أخبار الرضا(عليه السلام)و كمالالدين و تمامالنعمة از او به

پى نوشت ها

1 دانشآموخته حوزه علميه و كارشناس ارشد تاريخ.

2 ـ براى نمونه، ر.ك. شيخ صدوق، معانىالاخبار، 1361 / همو، الهداية، 1418.

3 ـ براى نمونه، ر.ك. على خسروى، شيخ صدوق، 1370 / سيدحسن موسوى خرسان، فقيه رى (زندگىنامه و آثار شيخ صدوق)، 1377.

4 ـ سال تولد حضرت را 255 (شيخ صدوق، كمالالدين و تمامالنعمة، ج 2، ص 155) و يا 256 ق (شيخ صدوق، كمالالدين و تمامالنعمة، 1380، ج 2، ص 157) دانستهاند. بنابراين، سن آن حضرت در زمان تأليف اين كتاب، حدود 96 يا 97 سال بوده است.

5 ـ براى آگاهى از تفصيل اين قضيه، ر.ك. شيخ صدوق، كمالالدين و تمامالنعمة، ج 1، ص 4ـ7.

6 ـ شيخ صدوق، عيون اخبارالرضا(عليه السلام)، 1404، مقدّمه.

7 ـ ميرزا عبداللّه افندى اصفهانى، رياضالعلماء و حياض الفضلاء، 1401، ج 5، ص 269. نيز ر.ك. سيدحسين مدرّسى طباطبائى، قم نامه، 1364، ص 357.

8 ـ قاضى نوراللّه شوشترى، مجالسالمؤمنين، 1375، ج 2، ص 191 به بعد.

9 ـ همان، ج 2، ص 212.

10 ـ همان، ج 2، ص 220.

11 ـ برخى نيز «دوريستى» ثبت كردهاند. ر.ك. شيخ صدوق، معانىالاخبار، ص 27.

12 ـ قاضى نوراللّه شوشترى، مجالس المؤمنين، ج 1، ص 456.

13 ـ علىاصغر فقيهى، آل بويه نخستين سلسله قدرتمند شيعه، 1366، ص 505، پاورقى 2.

14 ـ محمّدبن حسن طوسى، كتاب الغيبة، 1411، ص 320.

15 ـ همان، ص 308ـ309.

16 ـ احمدبن على نجاشى، رجال النجاشى، 1416، ص 261، ش 684.

17 ـ محمّدبن حسن طوسى، كتاب الغيبة، ص 309.

18 ـ همان، ص 320.

19 ـ همان، ص 309.

20 ـ احمدبن على نجاشى، رجال النجاشى، ص 261.

21 ـ محمّدبن حسن طوسى، كتاب الغيبة، ص 320.

22 ـ همان.

23 ـ محمّدبن حسن طوسى، الفهرست، 1417، ص 237 / شيخ حرّ عاملى، أملالآمل، 1362، ج 2، ص 283، ش 845.

24 ـ احمدبن على نجاشى، رجال النجاشى، ص 389، ش 1049.

25 ـ ر.ك. ابن مسكويه رازى، تجارب الامم، 1407، ج 5، ص 367.

26 ـ همان، ص 375.

27 ـ ابن خلكان، وفيات الاعيان و انباء ابناءالزمان، 1364، ج 3، ص 399ـ400.

28 ـ همان، ج 2، ص 119ـ120.

29 ـ همان، ج 1، ص 174ـ177.

30 ـ ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، 1404، ج 7، ص 49.

31 ـ ر.ك. غلامرضا فدايى عراقى، حيات علمى در عهد آلبويه، 1383، ص 42.

32 ـ ابن اثير، الكامل فى التاريخ، 1408، ج 5، ص 413ـ414.

33 ـ همان، ج 5، ص 414.

34 ـ همان، ص 412ـ413.

35 ـ علىاصغر فقيهى، آلبويه نخستين سلسله قدرتمند شيعه، ص 278.

36 ـ قاضى نوراللّه شوشترى، مجالس المؤمنين، ج 1، ص 456.

37 ـ سيدحسن موسوى خرسان، فقيه رى، ص 31.

38 ـ ر.ك. قاضى نوراللّه شوشترى، مجالس المؤمنين، ج 1، ص 456 / علىاصغر فقيهى، آل بويه، ص 278 / سيدحسن موسوى خرسان، فقيه رى، ص 31.

39 ـ براى مثال، ر.ك. علىبن ابراهيم قمى، تفسير القمى، 1404، ج 1، ص 282 / حاكم حسكانى، شواهد التنزيل، 1411، ج 1، ص 317 / ابن حجر عسقلانى، فتح البارى، بىتا، ج 8، ص 241 / شيخ مفيد، الارشاد، 1413، ج 1، ص 65.

40 ـ ابراهيم: 36.

41 ـ آلعمران: 31.

42 ـ هود: 17.

43 ـ ر.ك. محمّدبن جرير طبرى، جامعالبيان، 1415، ج 12، ص 22 / حاكم حسكانى، شواهد التنزيل، ج 1، ص 365ـ366 / محمّدبن احمد قرطبى، الجامع لاحكام القرآن، 1405، ج 9، ص 16.

44 ـ شيخ صدوق، الخصال، 1403، ص 555 / محمّدبن حسن طوسى، الامالى، 1414، ص 546 / احمدبن على طبرسى، الاحتجاج، 1386ق، ج 1، ص 190 / سليمانبن ابراهيم قندوزى حنفى، ينابيعالمودّة لذوىالقربى، 1416، ج 1، ص 243 و 369 و 384; ج 2، ص 287 / موفق خوارزمى، المناقب، 1414، ص 193.

45 ـ سليمانبن احد طبرانى، المعجم الكبير، بىتا، ج 1، ص 318 / ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، 1404، ج 7، ص 219; ج 13، ص 261 / عبداللّهبن عدى جرجانى، الكامل فى ضعفاء الرجال، 1409، ج 6، ص 373.

46 ـ ابن شعبه حرّانى، تحف العقول، 1404، ص 458 / شيخ مفيد، الفصول المختارة، 1414، ص 239 / علىبن ابىبكر هيثمى، مجمعالزوائد، 1408، ج 5، ص 218.

47 ـ ر.ك. صاحببن عمّاد، المحيط فى اللغة، 1414، ج 10، ص 460.

48 ـ كلمه «جماع» از ماده «جمع» است. به همين دليل، برخى اقل جمع را يك مرد و زن دانستهاند. ر.ك. همان، ج 1، ص 271 / ؟؟؟؟ فيروزآبادى، قاموس المحيط، سال نشر؟؟؟؟، ص 917.

49 ـ نحل: 120.

50 ـ شيخ صدوق، كمالالدين و تمامالنعمة، ص 167 / ابن كثير، البداية و النهاية، 1408، ج 2، ص 294 / ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، 1415، ج 3، ص 436 / يوسف بحرانى، الحدائق الناظرة، ج 7، ص 289; ج 13، ص 164.

51 ـ عرب به يك نفر نيز «امّت» مىگويد، در صورتى كه آن يك نفر همانند و نظيرى نداشته باشد و در نوع خود، تك باشد. (ابن منظور، لسان العرب، سال نشر؟؟؟، ج 1، ص 215، ذيل ماده «امم») يا جامع صفات خير باشد (همان، ج 1، ص 216 / صاحببن عمّاد، المحيط فى اللغة، ج 10، ص 460.)

52 ـ نساء: 114.

53 ـ مائده: 103.

54 ـ يونس: 60 / نمل: 73.

55 ـ بقره: 100.

56 ـ انعام: 111.

57 ـ توبه: 8.

58 ـ ص: 24.

59 ـ سبأ: 13.

60 ـ هود: 40.

61 ـ اعراف: 159.

62 ـ آلعمران: 144.

63 ـ همان.

64 ـ اعراف: 142.

65 ـ «حلى»: زيورآلاتى است كه از معدن به دست آيد يا از سنگ ساخته شده باشد. (علىاكبر دهخدا، لغتنامه، سال نشر؟؟؟؟، ج 19، ص 786.)

66 ـ اعراف: 150.

67 ـ ر.ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان فى تفسيرالقرآن، 1402، ج 14، ص 202 / محمّدبن جرير طبرى، جامعالبيان، ج 9، ص 65ـ66.

68 ـ ر.ك. ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 2، ص 308.

69 ـ محقق ارجمند، سيدجعفر مرتضى عاملى، به صورت مفصّل به بيان اين روايت و اختلاف و تعارض موجود در آنها بر اساس منابع اهلسنّت پرداخته است. ر.ك. الصحيح من سيرة النبىالاعظم، 1426، ج 32، ص 281ـ326.

70 ـ با وجود تلاش فراوان، متأسفانه منبع اين دو حديث پيدا نشد. هرچند در كتاب «شهادات» مطالبى درباره عدم پذيرش شهادت زن يك بسيار است. يا روايت درباره عدم پذيرش شهادت فرزند براى پدر و بعكس نيز موجود است. (ر.ك. ابوبكر كاشانى، بدائع الصنائع، 1409، ج 6، ص 272)، اما روايتى مطابق مطالب مذكور در متن پيدا نشد.

71 ـ همچنين منابع ذيل نيز اين حديث را به نقل از شيخ صدوق آوردهاند. ر.ك. على كورانى عاملى، معجم احاديث الامام المهدى، 1411، ج 1، ص 260 / علىاصغر جابلقى بروجردى، طرائف المقال، 1410، ج 2، ص 513.

72 ـ اعراف: 187.

73 ـ شيخ مفيد، الاعتقادات، 1414، ص 86. نيز ر.ك. محمّدبن حسن طوسى، الاقتصاد الهادى الى الرشاد، بىتا، ص 213 / شيخ صدوق، من لا يحضرهالفقيه، 1404، ص 203 / علىبن محمّد خزّاز قمى، كفايةالاثر، 1401، ص 15.

74 ـ چنين روايتى با اين مضمون فقط از ايشان نقل شده است و در ديگر منابع پيدا نشد.

75 ـ انفال: 33.

76 ـ ر. ك. يحيىبن حسين، الاحكام فى الحلال و الحرام، سال نشر؟؟؟، ج 1، ص 41 / علىبن محمّد خزّاز قمى، كفايةالاثر، ص 29 / محمّدبن سليمان كوفى، مناقب اميرالمؤمنين(عليه السلام)، 1412، ج 2، ص 142 / قاضى نعمان مغربى، شرح الاخبار فى فضائل الائمّة الاطهار(عليهم السلام)، بىتا، ج 2، ص 502.

77 ـ ر.ك. محمّدبن حسن صفّار قمى، بصائرالدرجات، 1404، ص 509 / ابن بابويه قمى، الامامة و التبصرة من الخيرة، بىتا، ص 34.

78 ـ ابن بابويه قمى، الامامة و التبصرة من الخيرة / محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، 1388ق، ج 1، ص 179 / محمّدبن ابراهيم نعمانى، كتاب الغيبة، سال نشر؟؟؟، ص 139.

79 ـ قاضى نوراللّه شوشترى، مجالس المؤمنين، ج 1، ص 456ـ463 / شيخ صدوق، معانى الاخبار، 1361، ص 27ـ34.

80 ـ شيخ صدوق، كمالالدين و تمام النعمة، ج 1، ص 171ـ174.

81 ـ زمان اين واقعه را پس از ورود شيخ صدوق به رى و روز بعد از اولين مناطره شيخ در حضور ركنالدوله دانستهاند.

82 ـ يس: 65.

83 ـ قاضى نوراللّه شوشترى، مجالس المؤمنين، ج 1، ص 463 / شيخ صدوق، معانى الاخبار، ص 34ـ35.

84 ـ اين فراز از اين بخش از سخنان ركنالدوله (در مناطره اول) استفاده مىشود: «اهل فضل و اختلاف آنها در لعن شيعه بر خلفا.»

85 ـ با توجه به پرسشهاى مكرّر ركنالدوله از شيخ صدوق و سؤالات ضمنى شيخ صدوق براى كسب ميزان آگاهى ركنالدوله، مثل آنجا كه ادعاى «اجماع بر قصه سوره برائت» مىكند كه مىخواهد بگويد: همه اين قصه را مىدانند و قبول دارند، يا آنجا كه بحث از معمّران را مطرح مىكند، شيخ صدوق خطاب به ركنالدوله مىگويد: مگر خبر آن جماعتى را كه معمّر بودهاند، نشنيده است؟

86 ـ در اينباره توجه به اين نكات لازم است: ركنالدوله ابتدا از او استقبال كرد و او را كنار خود نشاند; اما با شروع مناظره به يكباره در مقابل جمعيتى كه عدهاى از آنها را مخالفان شيعه تشكيل مىدادند، شيخ صدوق را مورد آماج سؤالهاى پى درپى قرار داد. از سوى ديگر، در ابتداى مناظره به وى گوشزد مىكرد كه برخى از علما (اهل فضل) در مجلس حضور دارند (بيان اين جمله آن هم در حضور جمعى كه اولين برخورد انسان با آنهاست و از لحاظ عقيدتى نيز مخالفند، از لحاظ روحى مىتواند بسيار شكننده باشد.)

87 ـ با توجه به كشيده شدن بحث به مسائل اختلافى درون فرقهاى شيعه مثل تعداد ائمّه(عليهم السلام)، غيبت امام زمان(عليه السلام) و مسئله طول عمر آن حضرت.

88 ـ آنجا كه ركنالدوله در مناطره اول مىگويد: «حق آن است كه شيخ مىفرمايد و سخنان اهل خلاف تمام خلف است و باطل.»

89 ـ وى با بيان اينكه «شيخ معتقد است سر بريده امام حسين(عليه السلام)قرآن خوانده است»، سعى در غالى و انحرافى نشان دادن افكار شيخ صدوق داشت.

90 ـ ر.ك. شيخ صدوق، كمالالدين و تمامالنعمة، ج 1، ص 174. نيز ر.ك. مناظره دوم.

91 ـ ر.ك. شيخ صدوق، عيون اخبارالرضا(عليه السلام)، ج 2، ص 312.

92 ـ همان.

93 ـ نجاشى به برخى از آنها (در رجال النجاشى، ص 392، ذيل ش 1049) و خود شيخ صدوق نيز در آثارش به برخى ديگر اشاره نموده است. ر.ك. شيخ صدوق، كمالالدين و تمام النعمة، ج 1، ص 174 / قاضى نوراللّه شوشترى، مجالس المؤمنين، ج 1، ص 463.

94 ـ ر.ك. شيخ صدوق، كمالالدين و تمام النعمة، ج 1، ص 171 و 174 / شيخ صدوق، عيون اخبارالرضا، ج 1، ص 312.

منابع ...

ـ ابن ابىالحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمّد ابوالفضل ابراهيم، قم، مكتبة آيةاللّه المرعشى النجفى، 1404، ج 7.

ـ ابن اثير، الكامل فى التاريخ، تحقيق، مكتب التراث، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1408، ج 2.

ـ ابن حجر عسقلانى، فتح البارى، بيروت، دارالمعرفه، بىتا، چ دوم، ج 8.

ـ ابن خلكان، احمدبن محمّدبن ابىبكر، وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، تحقيق احسان عبّاس، قم، شريف رضى، 1364، چ دوم.

ـ ابن شعبه حرّانى، تحفالعقول، تحقيق علىاكبر غفارى، قم، جامعه مدرّسين، 1404، ط. الثانية.

ـ ابن عساكر، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالفكر، 1415، ج 3.

ـ ابن كثير، البداية و النهاية، تحقيق على شيرى، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1408، ج 2.

ـ ابن مسكويه رازى، احمدبن على، تجارب الامم، تحقيق ابوالقاسم امامى، تهران، سروش، 1407، ج 5.

ـ ابن منظور، لسان العرب، محل نشر، ناشر، سال نشر؟؟؟، ج 1.

ـ افندى اصفهانى، ميرزا عبداللّه، رياضالعلماء و حياض الفضلاء، تحقيق سيداحمد حسينى، قم، مطبعة خيام، 1401، ج 5.

ـ بحرانى، يوسف، الحدائقالناظرة فى احكام العترة الطاهرة، تحقيق ايروانى، قم، جامعه مدرّسين، بىتا، ج 7، ج 13.

ـ جابلقى بروجردى، علىاصغر، طرائف المقال فى معرفة طبقاتالرجال، تحقيق سيد مهدى رجائى، قم، مكتبة آيةاللّه المرعشى النجفى، 1410، ج 2.

ـ جرجانى، عبداللّهبن عدى، الكامل فى الضعفاء، تحقيق سهيل زكّار، بيروت، دارالفكر، 1409، چ سوم.

ـ حاكم حسكانى، عبيداللّهبن احمد، شواهد التنزيل، تحقيق محمّدباقر محمودى، تهران، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، 1411.

ـ خزّاز قمى، علىبن محمّد، كفايةالاثر فى النصّ علىالائمّة الاثنى عشر، تحقيق حسينى كوهكمرهاى، قم، بيدار، 1401.

ـ خسروى، على، شيخ صدوق، تهران، اسوه، 1370.

ـ خوارزمى، موفّقبن احمد، المناقب، تحقيق مالك محمودى، قم، جامعه مدرّسين، 1414، چ دوم.

ـ دهخدا، علىاكبر، لغتنامه، محل نشر، ناشر، سال نشر؟؟، ج 19.

ـ شوشترى، قاضى نوراللّه، مجالس المؤمنين، تهران، كتابفروشى اسلاميه، 1375، ج 2.

ـ شيخ صدوق، الخصال، تحقيق علىاكبر غفارى، قم، جامعه مدرسين، 1403.

ـ شيخ صدوق، الهداية، تحقيق: مؤسسه امام هادى (ع)، قم، مؤسسه امام هادى (ع)، 1418.

ـ شيخ صدوق، عيون اخبارالرضا، بيروت، مؤسسه اعلمى، 1404.

ـ شيخ صدوق، كمالالدين و تمامالنعمة، تحقيق، علىاكبر غفارى، ترجمه منصور پهلوان، قم، دارالحديث، 1380، ج 1.

ـ شيخ صدوق، محمّدبن على بن بابويه قمى، معانى الاخبار، تحقيق علىاكبر غفارى، مقدّمه على ربّانى شيرازى، قم، جامعه مدرّسين، 1361.

ـ شيخ صدوق، من لا يحضرهالفقيه، تحقيق علىاكبر غفارى، قم، جامعه مدرّسين، 1404، چ دوم.

ـ صاحببن عمّاد، اسماعيل، المحيط فى اللغة، تحقيق محمّدحسن آلياسين، بيروت، عالمالكتب، 1414، ج 10.

ـ صفّار قمى، محمّدبن حسن، بصائر الدرجات، تحقيق ؟؟؟ كوچهباغى، تهران، اعلمى، 1404.

ـ طباطبائى، سيد محمّدحسين، الميزان فى تفسيرالقرآن، قم، موسسه نشر اسلامى، 1402، ج 14.

ـ طبرانى، سليمانبن احمد، المعجم الكبير، تحقيق حمدى عبدالمجيد سلفى، قاهره، مكتبة ابن تيميه، بىتا، چ دوم.

ـ طبرسى، احمدبن على، الاحتجاج، تحقيق سيد محمّدباقر موسوى خرسان، نجفاشرف، دارالنعمان، 1386ق، ج 1.

ـ طبرى، محمّدبن جرير، جامعالبيان فى تفسير آىالقرآن، تخريج صدقى جميل عطّار، بيروت، دارالفكر، 1415، ج 12.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، الاقتصاد الهادى الى طريق الرشاد، تحقيق حسن سعيد، تهران، چهل ستون، بىتا.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، الامالى، تحقيق مؤسسة البعثة، قم، دارالثقافه، 1414.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، الفهرست، تحقيق سيدجواد قيّومى، بىجا، نشر الفقاهه، 1417.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، كتاب الغيبة، تحقيق: عباداللّه طهرانى و علىاحمد ناصح، قم، معارف اسلاميه، 1411.

ـ عاملى، سيدجعفر مرتضى، الصحيح من سيرة النبىالاعظم، قم، دارالحديث، 1426، ج 32.

ـ عاملى، شيخ حرّ، أمل الامل، تحقيق سيداحمد حسينى، قم، دارالكتب الاسلامى، 1362، ج 2.

ـ فدايى عراقى، غلامرضا، حيات علمى در عهد آلبويه، تهران، دانشگاه تهران، 1383.

ـ فقيهى، علىاصغر، آلبويه نخستين سلسله قدرتمند شيعه، بىجا، صبا، 1366.

ـ فيروزآبادى، قاموس المحيط، محل نشر، ناشر، سال نشر؟؟؟؟.

ـ قاضى نعمان مغربى، شرحالاخبار فى فضائل الائمّةالاطهار، تحقيق سيدمحمّد حسينى جلالى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، بىتا.

ـ قرطبى، محمّدبن احمد، الجامع لاحكام القرآن، بيروت، موسسة التاريخ العربى، 1405.

ـ قمى، علىبن ابراهيم، الامامة و التبصرة من الحيرة، تحقيق، مدرسةالامام المهدى، قم، مدرسة الامام المهدى، بىتا.

ـ قمى، علىبن ابراهيم، تفسير القمى، تصحيح سيد طيّب جزائرى، قم، دارالكتاب، 1404، چ سوم.

ـ قندوزى حنفى، سليمانبن ابراهيم، ينابيع المودّة لذوىالقربى، تحقيق سيد على جمال اشرفالحسينى، تهران، اسوه، 1416، ج 1.

ـ كاشانى، ابوبكر بدائع الصنائع،پاكستان،مكتبةالحبيبيه،1409،ج 6.

ـ كلينى، محمّدبن يعقوب، اصول كافى، تحقيق علىاكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1388ق، چ سوم، ج 1.

ـ كورانى عاملى، على، معجم احاديث الامامالمهدى، قم، مؤسسه معارف اسلامى، 1411، ج 1.

ـ كوفى، محمّدبن سليمان، مناقب اميرالمؤمنين، تحقيق محمّدباقر محمودى، قم، مجمع الثقافه الاسلاميه، 1412.

ـ مدرّسى طباطبائى، سيدحسين، قم نامه، قم، كتابخانه آيةاللّه مرعشى نجفى، 1364.

ـ مفيد، محمّدبن محمّد، الارشاد فى معرفة حججاللّه على العباد، تحقيق مؤسسة آلالبيت (ع)، قم، دارالمفيد، 1413، ج 1.

ـ مفيد، محمّدبن محمّد، الاعتقادات، تحقيق عصام عبدالسيد، قم، دارالمفيد، 1414، چ دوم.

ـ مفيد، محمّدبن محمّد، الفصول المختارة، تحقيق سيدعلى ميرشريفى، بيروت، دارالمفيد، 1414، چ دوم.

ـ موسوى خرسان، سيدحسن، فقيه رى (زندگىنامه و آثار شيخ صدوق)، ترجمه عليرضا ميرزا محمّد، تهران، اطلاعات، 1377.

ـ نجاشى، احمدبن على، رجال نجاشى، تحقيق سيد موسى شبيرى زنجانى، قم، مؤسسه نشر اسلامى، 1416، چ پنجم.

ـ نعمانى، محمّدبن ابراهيم، كتاب الغيبة، محل نشر، ناشر، سال نشر؟؟؟.

ـ هيثمى، علىبن ابىبكر، مجمعالزوائد، بيروت، دارالكتبالعلميه، 1408، ج 5.

ـ يحيىبن حسين، الاحكام فى الحلال و الحرام، محل نشر، ناشر، سال نشر؟؟؟، ج 1.